

میزگرد:

تاریخ‌نگاران و هویت

جوامع و تمدن‌ها همچون دیگر ارگانیزم‌های زنده دارای حیات، بلوغ و تکامل، اضمحلال و زوال می‌باشند. دستاورد این فرایند، تحول، دگرگونی و تطور در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که در یک روند تکاملی و انباشتگی فرهنگ، تمدن و هویت آن جامعه را می‌سازد آن بخش از وقایع، تحولات و رخداد‌های سیاسی، اجتماعی فرهنگی که توسط مورخان ثبت و ضبط می‌گردد به‌عنوان داده‌های تاریخی منبع بسیار غنی برای کسب شناخت از گذشته هویت آن جامعه محسوب می‌گردد. مشروط بر آنکه حقایق تاریخی و وقایع و رخدادها با دقت نظر و به دور از اعمال فشارها یا قضاوت‌های ارزشی جهت‌دار ثبت و انعکاس یافته باشند. از همین جا است که در علم تاریخ نقش و جایگاه تاریخ‌نگاران، نگاه و منظری که آنها به تاریخ نگریسته‌اند و نیات و انگیزه‌هایی که آن را تشویق یا وادار به تاریخ‌نگاری کرده است با اهمیت تلقی می‌شود. به‌علاوه از آنجا که موضوع علم تاریخ انسان است و انسان نیز خالق تاریخ می‌باشد، بر پیچیدگی موضوع افزوده است. اما با همه این حساسیت‌ها و نکاتی که بیان شد، تاریخ را می‌توان به‌عنوان متن یا منبع بسیار غنی دانست که منش، شخصیت و هویت ملی و جمعی یک ملت و جامعه را در درون خود نهفته دارد. به همین دلیل هر ملتی برای درک و شناخت دقیق از گذشته و هویت تاریخی خود ناگزیر از مراجعه به تاریخ و متون تاریخی و تحلیل روش‌مند منابع تاریخی می‌باشد.

با توجه به اهمیت تاریخ و تاریخ‌نگاری در شکل‌دهی به هویت ملی و نسبتی که میان این دو مقوله وجود دارد، در این میزگرد به بررسی این موضوع پرداخته شده است. اینکه تاریخ‌نگاری چیست و تاریخ‌نگاران چه کسانی هستند، نسبت و رابطه میان تاریخ‌نگاران

و هویت چیست؟ نگاه تاریخ‌نگاران به مقوله هویت ایرانی چگونه بوده است؟ جریان‌های تاریخ‌نگاری در ایران کدام است؟ و این جریان‌ها هویت ایرانی را چگونه تحلیل و بررسی کرده‌اند؟ ازجمله سؤالی‌هایی هستند که در این میزگرد مطرح و مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

شرکت کنندگان در این میزگرد عبارتند از: دکتر ناصر تکمیل همایون استاد دانشگاه و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و مدیر واحد تاریخ و جامعه‌شناسی دفتر پژوهش‌های فرهنگی، محمد ترکمان پژوهشگر و مؤلف آثاری در تاریخ معاصر ایران و آقای حضرتی دانشجوی دکتری رشته تاریخ دانشگاه تهران و عضو هیأت علمی پژوهشگاه امام‌خمینی(ره) به همراه دکتر نوراله قیصری اجرای میزگرد را به عهده داشته‌اند.

حضرتی: در این میزگرد در خدمت آقایان محترم، دکتر ناصر تکمیل همایون و محمد ترکمان هستیم. موضوع میزگرد "تاریخ‌نگاری و هویت در ایران" است و تلاش می‌شود مقوله‌ی هویت به‌عنوان یک مسأله در نزد تاریخ‌نگاران ایرانی مورد بررسی قرار گیرد. اگر "جامعه‌شناسی" را مطالعه جامعه در زمان حال تعریف کنیم، "علم تاریخ" را نیز می‌توان مطالعه جامعه در زمان گذشته دانست. محدودهی زمانی در علم تاریخ فقط گذشته است. گرچه کاربرد فلسفه‌ی علم تاریخ بیشتر برای زمان حال و آینده می‌باشد. براین اساس با مطالعه گذشته جامعه - که به‌عنوان قلمرو علم تاریخ به‌شمار می‌رود - پیشینه و شناسنامه تاریخی خود را مرور می‌کنیم؛ آنجا که هویت و منش ملی ما را در درون خود نهفته دارد. بدون تردید می‌توان گفت که برای درک عمیق و دقیق از هویت فردی و اجتماعی، بیش از پیش نیازمند علم تاریخ هستیم. اگر با علم تاریخ بیگانه نباشیم، با هویت خود نیز بیگانه نخواهیم بود. قصد ما در این نشست علمی برقراری ارتباط بین دو مفهوم "هویت" و "تاریخ‌نگاری" است. اینکه این دو چه نسبتی با هم می‌توانند داشته باشند و پرسش‌های دیگری از این قبیل سؤالاتی هستند که در محضر اساتید مطرح خواهیم نمود و از تحلیل‌های ایشان بهره‌مند خواهیم شد. بدون تردید ورود به هر بحث علمی باید با تعریف مفاهیم شروع شود؛ بر همین اساس از آقای دکتر تکمیل همایون تقاضا می‌کنم که تعریفشان را از مفهوم تاریخ‌نگاری و هویت ارائه فرمایند؟

تکمیل همایون: اگر اجازه بدهید، اول از تعریف هویت شروع کنم و سپس به حوزه تاریخ‌نگاری بروم. به نظر می‌رسد تکیه شما بیشتر بر روی هویت می‌باشد. هویت ترجمه بسیار خوبی برای واژه‌ی identity است، این مفهوم در وهله اول نشان دهنده منش، شخصیت و کیفیت روحانی، معنوی، اخلاقی و فرهنگی یک انسان است. وقتی ما می‌گوییم هویت فلان شخص، کاری به این مسائل نداریم که قدش بلند است، رنگش سیاه است و یا موهای مجعد دارد. در ذهن ما بلافاصله آن قسمت‌های معنوی وی خطور می‌کند. اما این مفهوم هویت در سطوح و چارچوب‌های مختلف قرار می‌گیرد. به‌عنوان مثال زمانی که ما می‌خواهیم هویت شخصی را بیان کنیم، منظور هویت فردی او است. مثل اینکه پرسیم هویت کسروی به‌عنوان یک تاریخ‌نگار چگونه بوده است؟ در سطحی دیگر ما هویت عمومی را مطرح می‌کنیم. مثلاً هویت مردم لرستان به‌عنوان یک قوم ایرانی چگونه است؟ حتماً این هویت لُر ویژگی‌هایی دارد که ممکن است مازندرانی‌ها آنها را نداشته باشند. اما چون هر دو آنها ایرانی هستند، در بسیاری جهات مشترک می‌باشند. ولی لُر‌ها ممکن است خصوصیت‌هایی داشته باشند که مازندرانی‌ها و گیلکی‌ها نداشته باشند. گاهی هویت ملی مطرح می‌شود. در این‌جا منظور از هویت ملی آن خصلت‌هایی است که یک فرد ایرانی دارد و ویژگی ایرانی را می‌سازد. در چارچوب فردی، هویت فرهنگی یک استاد دانشگاه با هویت فرهنگی یک روستایی فرق می‌کند. البته این موضوع به این نکته برمی‌گردد که ما مفهوم فرهنگ را چگونه بدانیم. مثلاً فرض کنید که در دوران فتحعلی شاه هستیم. زمانی که ما از هویت ملی در آن مقطع صحبت می‌کنیم، درباره هراتی‌ها گفت‌وگو می‌کنیم. می‌گوییم هویت هراتی به‌عنوان بخشی از ملت ایران. اما پس از انعقاد معاهده پاریس، هرات از ایران جدا می‌گردد و به کشور دیگری به نام افغانستان تعلق می‌یابد. حال در این‌جا که ما هویت هراتی را مطرح می‌کنیم، باید آن را به چه صورتی بیان کنیم؟ به‌صورت هویت ایرانی یا به‌صورت هویت افغانی؟ اینکه مثلاً تا فلان تاریخ هویتش این بوده است و از این تاریخ هویتش عوض می‌شود؟ آیا در تاریخ یک چنین اتفاقاتی رخ می‌دهد که مثلاً در یک شبانه‌روز هویت بخش عظیمی از مردم عوض شود؟ این مفاهیم باید روشن بشوند. ولی وقتی شما بخواهید از دید تاریخ‌نگاران صحبت کنید، باز موضوع فرق

می‌کند. یک زمان ما پیرامون تاریخ‌نگاری و هویت بحث می‌کنیم. این یک معنی دارد و آن اینکه تاریخ‌نگاری چه ارتباطی با هویت پیدا می‌کند؟ بعد این تاریخ‌نگاری را باید با تک‌تک این هویت‌ها، یعنی با هویت قومی، هویت ملی، هویت جغرافیایی و هویت فرهنگی بسنجیم. زمانی که تاریخ‌نگاران در ارتباط با هویت صحبت می‌کنند آن وقت بلافاصله این مسأله به دو قسمت تقسیم می‌شود:

۱- تاریخ‌نگاران ایرانی ۲- تاریخ‌نگاران غیرایرانی

مثلاً مشیرالدوله از تاریخ‌نگاری برای تعیین هویت ایرانی در عهد باستان یک نظری دارد. "گیرشمن" نیز نظردیگری دارد. تاریخ‌نگارانی که در ارتباط با هویت بحث می‌کنند، باید به گرایش‌هایشان توجه شود. اگر شخصی با گرایش مارکسیستی به تاریخ نگاه کند، هویت را در تمام ابعادش طور دیگری می‌بیند. اما شخصی که تاریخ‌نگاری را مثلاً به معنای غیرمارکسیستی یا علمی می‌بیند، باز هویت را به صورت دیگری می‌بیند، در این جا چون به تاریخ توجه داریم، مطالعه ما، مطالعه جامعه‌شناسی هویت نیست که مطالعه میدانی باشد. یعنی به درون جامعه برویم و بعد از طرح مثلاً ۵۰ سؤال، پرسش‌نامه درست بکنیم، سپس به مردم بدهیم تا پاسخ بدهند. آنگاه این پرسش‌نامه‌ها را استخراج کرده و مطالبی را بیابیم. ما در تاریخ این کار را نمی‌کنیم. در تاریخ باید برگردیم به آنچه که نوشته شده است.

حضور قی: من پیشنهاد می‌کنم قبل از هر چیز تعریف خودمان را از مفاهیم مشخص کنیم. بر همین اساس پرسش اول را به تعریف مفاهیم اختصاص می‌دهم. در ابتدا اگر مفهوم تاریخ‌نگاری را تعریف کنیم شاید به برخی از پرسش‌هایی که حضرت‌تعالی در لابه‌لای صحبت‌هایتان ارائه فرمودید، پاسخ داده شود. به نظر می‌رسد آن تصور آینه‌وار و تطابقی که قبلاً درباره تاریخ‌نگاری کاملاً حاکم بود و در این حوزه کمترین نقش به عقل و اندیشه مورخ داده می‌شد، دیگر چندان طرفداری ندارد. در حال حاضر در این عرصه، بیشتر تحلیل‌ها و تفاسیر به نقش اندیشه‌ی مورخ در خلق تاریخ - که در جایی دیگر خود مخلوق آن به‌شمار می‌رود - اختصاص یافته است. براین مبنا از استاد ترکمان تقاضا می‌کنم تعریف خود را از مفهوم تاریخ‌نگاری ارائه نمایند.

تورکمان: شاید بتوان تعریف خیلی ساده‌ای از تاریخ‌نگاری ارائه کرد. یعنی تاریخ را به آنچه که در گذشته اتفاق افتاده، معنا کرد. مشخصاً وقتی که از تاریخ یک قوم و یا یک ملت صحبت می‌شود، آنچه که در گذشته و در ارتباط با یکدیگر در تاریخ حیات اجتماعی رخ داده، تساریخ آن قوم و ملت خوانده می‌شود. در مراحل رشد تمدنی، یک قوم و ملت وقتی که به پیشینه خود مراجعه می‌کند، احساس نیاز می‌کند که آن گذشته را تدوین کند. شاید برای حفظ همان هویت، بخواهد به یک هویتی جدای از هویت‌های دیگر دست بیابد و به دلایل عدیده می‌خواهد در هویت‌های دیگر حل نشود و یا اینکه حاکمیت خودش را بر هویت‌های دیگر اعمال کند. اهداف این تاریخ‌نگاری می‌تواند مختلف باشد. اگر بخواهیم تعریفی محدود از تاریخ‌نگاری عنوان کنیم، بدین شکل است که مشخصاً در زمان‌های خاصی، حکومتی تشکیل و تبدیل به یک قدرت برتری شده است؛ این حکومت برای بقا، استمرار و تداوم حاکمیت و گسترش قلمرو خود نیاز به تدوین تاریخ و کسب مشروعیت و مقبولیت داشته است. چون در ابتدای تأسیس سلسله‌ها و حکومت‌ها معمولاً این کار انجام نمی‌شد.

البته از دوران معاصر که بگذریم، در دوره زندگی و افشاریه و یا دوران مغول، به دلیل آنکه سنت تاریخ‌نگاری وجود داشت، تاریخ‌نگار مقداری این توجه را داشت. چون گذشتگان تاریخ داشتند، پس ما هم باید تاریخی داشته باشیم. نویسندگان و تاریخ‌نگاران جمعیتی از علمای آن عصر بودند که آگاهانه به مسائل ادب و فرهنگ می‌پرداختند. تاریخ‌نگاری در زمان‌های مختلف دچار تحولاتی شده است. در یک مقطع تاریخ‌نگاری وسیله‌ی سلطه‌ی یک قوم و یا فرهنگ و تمدن بوده است. در دوران معاصر می‌بینیم که این نوع تاریخ‌نگاری بروز و ظهور دارد. یا مثلاً بعد از اسلام در ایران، گرایش و روی آوردن به تدوین تاریخ ایران یا تاریخ اساطیر ایرانی، رواج یافت. عده‌ای تلاش کردند تا مانع از نابود شدن هویت ایرانی در قالب دیگری شوند، لذا در آن مقطع تاریخی به شاهنامه‌نویسی و ضبط، بازنویسی و جمع‌آوری اخبار و روایات تاریخی پرداختند. در آن دوره، یکی از علل مهم و عمده‌ی تاریخ‌نگاری این مسأله بوده است، که در دوران معاصر فرق می‌کند، مثلاً سلسله‌هایی که بعد از اسلام آمدند، سعی کردند که ریشه خود را در ایران باستان با

اینکه خلاف واقع هم بوده است، نشان بدهند. در تاریخ ایران و از زمان اسلام این مطلب دیده می‌شود. یعنی با این شیوه تاریخ‌نویسی به دنبال یافتن نوعی مشروعیت برای خود بودند. ابزارهای مشروعیت نیز در هر دوره‌ای متفاوت است. در یک دوره سلسله‌ها تلاش میکردند تا با کسانی که قداستی داشتند ارتباط پیدا بکنند. برای نمونه حکومت ساسانی با آمدن اعراب مسلمان متعرض شد. چون مشروعیتش دچار مشکل شده بود و عملاً نیرو و یا توانمندی برای حفظ آن نظام وجود نداشت. اگر دارای مشروعیتی بود، حفظ می‌شد. بعد از اسلام حداقل مشروعیتی که برخی از فرهیختگان پیدا می‌کنند، این است که از یزدگرد ساسانی و امثال آن به‌عنوان شخصیت‌های برتری که ارتباط با آنها می‌تواند مشروعیت به وجود بیاورد، یاد می‌شود.

منظور این است که علت نگاشتن تاریخ در دوره‌های مختلف یکسان نبوده است. لذا باید به این چندگانگی‌های موجود در نوشتن تاریخ توجه داشته باشیم. مثلاً تاریخ‌هایی که در غرب برای کشورهای تحت سلطه نوشته می‌شد، عموماً براساس قالب‌ها و اهداف خاصی بود.

یک نوع تاریخ‌نگاری هم داریم که بومی است و می‌تواند اصیل باشد. و آن نوعی از تاریخ‌نگاری است که یک قوم و ملتی، نه به انگیزه‌های سلطه‌طلبانه و مقاصد ایدئولوژیکی، بلکه برای حفظ و بقای خود می‌خواهند پیشینه خود را منظم و مرتب تدوین نمایند؛ به عبارتی می‌خواهند ابزار مقاومت به مردم خود بدهند که با تکیه به این پیشینه، که قابل افتخار نیز هست، در این چهار راه حوادث و به‌خصوص در این دوران سختی که هیچ قابل قیاس با دوران خلفای عباسی هم نیست، بتوانند مقاومت کنند. یعنی اعمال زور آنها درمقابل اعمال زوری که امروز از طریق ابزارهای نوین انجام می‌گیرد، به هیچ‌وجه قابل مقایسه نیست.

امروزه تمام مراکز تولید خبر و حتی تولید اندیشه و فکر در اختیار جریان‌های مسلط جهان است. این امر می‌طلبد که انسان‌های علاقه‌مند به این آب و خاک، پیشینه این کشور را مدون کنند و تکیه‌گاهی را برای شهروندان به وجود بیاورند تا به واسطه توفان‌های عظیمی که پی‌درپی می‌آید، ریشه و هویت انسان ایرانی از جا کنده نشود.

نکته‌ی دیگر اینکه برخلاف آنچه که در مورد جهانی شدن گفته می‌شود و یا کسانی که تصور می‌کردند دهکده جهانی به‌وجود می‌آید و دیگر هویت‌های قومی و ملی مطرح نیست، آن آیه شریفه قرآن به زیبایی اشاره دارد که مردم و قوم‌ها را از شعوب مختلف قرار دادیم. زیبایی دنیا و هستی در این است که ویژگی‌های هر قوم حفظ شود. هر قومی دارای ویژگی‌ها و نقاط مثبتی است که مجموعه آنها می‌تواند دنیا را بسیار زیباتر نماید.

حضرتی: آقای ترکمان در صحبت‌هایشان به ارتباط بین تاریخ و هویت اشاره کردند و نیز این مسأله را متذکر شدند که شناخت و حفظ هویت ایرانی ما در گرو معرفت به تاریخ خودمان است. در تأیید گفتار ایشان عرض می‌کنم که اگر نگاه اجمالی به تاریخ سرزمین‌مان داشته باشیم، می‌بینیم که در مقاطعی هویت ایرانی بواسطه تهاجمات بیرونی به شدت مورد تهدید قرار گرفته است، اما در نهایت ملت ایران، سربلند از این بُر‌ها بیرون آمده و هویت خود را از دست نداده‌اند. برای نمونه یکی از این مقاطع حمله اسکندر به ایران می‌باشد که در عهد باستان اتفاق افتاد. او که خود شاگرد ارسطو و حامل فرهنگ هلنی بود، وقتی وارد ایران شد و تخت جمشید را به تصرف در آورد و به حیات سیاسی هخامنشیان پایان داد، دستور داد هر سرباز رومی سه زن ایرانی بگیرد تا نامی از ایران و ایرانی باقی نماند و سیادت جهانی بدین وسیله تنها از آن یونانیان باشد. اکنون بعد از گذشت قرن‌ها از آن حادثه، غیر از یادمان‌های فلسفی و ادبی یونانی، که هنوز هم توانمند است، در این سرزمین چیز زیاد باقی نمانده، نه از اسکندر و نه از فرهنگ هلنی اما آنچه باقی مانده و هم‌چنان سربلند به حیات خود ادامه می‌دهد فرهنگ دیرپای ایرانی است. مقاطع حساس دیگری همانند حمله مغول و بعد از آن هجمه‌ی تیمور را نیز می‌توان در این ارتباط نام برد. شاید کمتر ملتی مثل ملت ایران از چنین تاریخ پرفراز و نشیبی برخوردار باشد. به نظر می‌رسد بیش از پیش آشنایی و انس با این گذشته تاریخی با شکوه ما را در مقابله‌ی آگاهانه و عاقلانه با مشکله‌های هویت که شاید در حال حاضر در رویارویی با فرهنگ‌های پیرامونی با آن مواجه هستیم،

مقاوم‌تر و مستحکم‌تر سازد و تکیه‌گاه قابل اطمینانی برای ما باشد. آقای دکتر تکمیل همایون، نظر شما در این باره چیست و از این حیث تاریخ‌نگاری ایرانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

تکمیل همایون: بحث ما از تاریخ معاصر با صحبت‌های آقای ترکمان به تاریخ اسلام و ایران باستان کشیده شد. آنچه که آقای ترکمان فرمودند، واقعاً درست است. تاریخ‌نگاری ما در ایران باستان و دوره اسلامی نوعی از تاریخ‌نگاری شفاهی، اسطوره‌ای و افسانه‌ای بود و آن را کم و زیاد می‌کردند. حتی گاهی اوقات نیز اسطوره و تاریخ^۱ را با هم می‌آمیختند و یک موضوع واقعی را غیرواقعی و یا برعکس یک موضوع غیرواقعی را واقعی قلمداد می‌کردند. در دوره‌ای قدرت‌مداران در تاریخ‌نگاری یا تاریخ‌نویسی رسمی دخالت داشتند. همانطور که آقای ترکمان فرمودند، هر دولتی و هر سلسله‌ای که می‌آمد، کوشش می‌کرد تا سلسله خودش را خیلی بالاتر از سلسله‌های گذشته نشان بدهد و آثار سلسله پیشین را از بین ببرد. مثلاً یکی از کارهای بدی که اردشیر بابکان انجام داد، از بین بردن آثار دوره اشکانی بود؛ به طوری که فردوسی با همه توانایی‌های خود بیشتر از ۲۷ یا ۲۸ بیت شعر در مورد اشکانیان ندارد. وی هم چنین می‌گوید در نامه خسروان نیز چیزی ندیدم. برای اینکه در نامه‌های خسروان، اشکانیان را که سلسله‌ای ایرانی، اصیل، ملی و ضد سلطه و ضد هملنیسم بودند اصلاً نادیده گرفتند و خود را به هخامنشیان چسباندند. این کارها بر مبنای قدرت انجام می‌شده است؛ چه قدرت پادشاهان اشکانی و ساسانی و یا قدرت موبدان. این قدرت‌ها تاریخ‌نگاری را بر مبنای خواسته‌های خود نظم می‌دادند. این مسأله تا دوران معاصر ادامه دارد. مثلاً در "احسن التواریخ" یا تاریخ محمدی، مورخ درباره آقا محمدخان در شناخت دوره جوانی وی نوشته است: "همانطور که موسی(ع) در بارگاه فرعون پرورش یافت، آقامحمدخان نیز در بارگاه کریم‌خان پرورش پیدا کرد". یعنی آقامحمدخان موسی

علیه‌السلام می‌شود و کریم‌خان فرعون. در تاریخ‌نگاری‌های این دوره تا این اندازه مسائلی از این نوع وجود دارد. برای مثال مورخ احسن‌التواریخ وقتی وقایع و فجایع کرمان را بیان می‌کند، جرأت بیان فجایع و اقدامات آقامحمدخان را نداشته است. در عوض از قدرت آقامحمدخان و از رشادت‌های او صحبت می‌کند. سپس ورود لشکریان آقامحمدخان را به کرمان بیان می‌دارد. این موضع‌گیری را تمام مورخان داشته‌اند. حتی در مورد قضیه کشته شدن میرزاتقی‌خان امیرکبیر نیز به خوبی می‌بینیم که این قبیل کارها انجام شده است. یعنی همانطور که آقای ترکمان گفتند، صاحبان قدرت تاریخ را ابزار مشروعیت خودشان قرار می‌دادند و این نگاه ابزاری به تاریخ، تا نیمه‌های دوران قاجاریه رواج داشته است. مثلاً کسانی بوده‌اند که تصور می‌کردند آقا محمدخان فرزندزاده شاه سلطان حسین است. یعنی کاری می‌کنند تا صفوی بودن را که در تاریخ ما یک ارزش بوده، حفظ کنند. یا وقتی که فتحعلی شاه می‌خواهد به سبک صفویه عمامه بر سرش بگذارد، سلیمان‌خان قاجار مانع از این کار می‌شود و می‌گوید که ما قاجاری هستیم و بایستی تاج کیانی به سر بگذاریم. از این نشان‌ها در تاریخ ما زیاد است.

به عقیده من ما در مجموع تاریخ‌نگاری^۱ خیلی قوی نداشته‌ایم، اما در وقایع‌نگاری قوی بودیم. نکته دیگر اینکه برخورد تاریخ‌نگاران با تاریخ ایران گزینشی بوده است. برای مثال اگر فکر کنیم از صبح تا به حال با چه وقایعی روبه‌رو شده‌ام. ممکن است با صدها واقعه روبه‌رو شده باشم. ولی اگر به من بگویند که آنها را تعریف کنم، آن وقایعی را تعریف می‌کنم که برای من مهمتر است. یعنی وقایع را گزینش می‌کنیم. اگر واقعه‌ای برای ما افتخارآمیز باشد، آن را تعریف می‌کنیم. وقایع‌نگاران هم در تاریخ همین کار را کرده‌اند. یعنی آن وقایعی را که از آن با خبر می‌شدند، انتخاب می‌کردند و می‌نگاشتند. به‌عنوان مثال اگر اخبار سلاجقه را بخوانیم، همه اخبار آن کتاب از سلاجقه نیست. آنها وقایعی هستند که وقایع‌نگار انتخاب کرده و به سبک خود نوشته و اخبار سلاجقه نامیده است. ولی

هیچ تحلیلی هم در آنها نیست. اینکه عامل اقتصادی، سیاسی و حتی عوامل طبیعی و جغرافیایی چه اثری در این واقعه گذاشته‌اند، معلوم نیست. مثلاً فرض می‌کنیم در تاریخ نوشته شده، آقامحمدخان طی یک لشکرکشی از طریق لاهیجان و فیروزکوه به فلان جا رفته و به ناگاه فسخ عزیمت کرده و به ساری برگشته است. من به‌عنوان کسی که دلم می‌خواهد تاریخ این لشکرکشی را بدانم، می‌خواهم بدانم چرا آقا محمدخان فسخ عزیمت کرده است؟ هیچ دلیلی پیدا نمی‌کنم. ولی اگر بیایم و ببینیم که این اتفاق مثلاً در دهم ذیقعدہ رخ داده است و سپس با تقویم مقایسه بکنیم، می‌بینیم که در وسط ماه بهمن است. لذا می‌توانیم این احتمال را بدهیم که وی به کوه‌های لاهیجان آمده، ولی در اثر ریزش برف زمین‌گیر شده و برگشته است. این نوع مسائل را ما در کتاب‌ها بسیار کم پیدا می‌کنیم. البته گاهی اوقات ممکن است بعضی از مورخان اسلامی به تحلیل‌های تاریخی رسیده باشند؛ مانند ابن‌خلدون و چند تن دیگر. آنها آدم‌های پاک و بی‌غرضی بودند، وقایعی را که به آن آگاهی پیدا می‌کردند، بدون رابطه با یکدیگر می‌نوشتند، آنها وقایع‌نگار بودند. هم‌چنین انتخاب این رویدادها و وقایع بر مبنای خواست خود و خواست حکومتی بوده است که ابزار آنها بودند، این نوع تاریخ‌نویسی ادامه داشته است. من یک مقاله راجع به وقایع‌نگاری نوشته‌ام که در مجموعه‌ای که برای مرحوم "زریاب خوبی" به چاپ رسیده، آمده است. وقایع‌نگاران ما کمتر تاریخ می‌دانستند. آنها در دربار کار می‌کردند و وقایع را می‌نوشتند. گاهی فردی بر حسب علاقه آنها را جمع‌آوری می‌کرده و بعد تبدیل به کتابی می‌شده که امروز برای ما سند معتبری می‌باشد. ولی هیچ‌گونه تحلیل در آن نیست. گاهی اوقات هم می‌بینیم که مثلاً وقایع‌نگار هرچه ادیبانه‌تر می‌نوشته، "مورخ‌تر" محسوب و مشهور می‌شده است. درحالی‌که حوادث تاریخی را کمتر می‌توان از درون آن پیدا کرد.

این سنت تاریخ‌نگاری تا دورانی که ما با تاریخ‌نگاری جدید اروپایی آشنا شده‌ایم، ادامه داشته است. من فکر می‌کنم این مسأله را برای سؤال دیگری بگذاریم. آن‌چنان‌که آقای ترکمان فرمودند، در شناخت جامعه باید به اقتصاد، فرهنگ، سیاست، ده، شهر، خانواده، صنعت، هنر و علم در آن جامعه توجه داشت.

همه چیز در این جامعه وجود دارد. اگر ما در آن جامعه برش افقی بزنیم، کار جامعه‌شناسی انجام داده‌ایم. حال ممکن است در این جامعه‌شناسی رشته‌های متعددی پیدا بشود. اما اگر به عمق رفتیم و برش عمودی دادیم، تاریخ می‌شود. یعنی تاریخ همه چیز جامعه است که در گذشته اتفاق افتاده و ما می‌خواهیم آن را بشناسیم.

حضرتی: مباحثی که درباره مفهوم تاریخ‌نگاری توسط استادان محترم ارائه شد، مقداری با مباحثی که در حوزه تاریخ‌نگاری وجود دارد، دارای تناقض می‌باشد. من آن را مطرح می‌کنم تا در این باره دیدگاه اساتید را بشنویم. در یک تقسیم‌بندی که با تسامح صورت می‌گیرد، مبحث تاریخ‌نگاری در سه پارادایم مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- پارادایم سنتی

۲- پارادایم مدرن

۳- پارادایم پست مدرن

اگر در مبحث تاریخ‌نگاری به این مسأله توجه داشته باشیم که در یک طرف با مورخ و در طرف دیگر با محصول تاریخی او که اثر یا آثارش می‌باشد، مواجه هستیم، می‌توانیم بگوییم که در پارادایم سنتی عطف توجه بیشتر به محصول کار مورخان می‌باشد. یعنی آن آثاری که از مورخان برای ما به جا مانده است، در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری به‌عنوان حوزه‌ای در ذیل مجموعه علم تاریخ قرار می‌گیرد. چون رابطه‌ی تاریخ‌نگاری با تاریخ رابطه‌ی جزء و کل است.

از آن‌جا که همه منابع تاریخی ما منابع مکتوب نیستند، پس تمام منابعی که در اختیار داریم، جزء حوزه تاریخ‌نگاری قرار نمی‌گیرد. مثلاً یک "یافته زیرخاکی" که در تپه سیلک کاشان کشف می‌شود، می‌تواند سندی برای مطالعه درباره تاریخ باشد، ولی جزء منابع تاریخ‌نگاری به حساب نمی‌آید. ما در تاریخ‌نگاری با منابع مکتوب معرفت‌پذیر سروکار داریم. بنابراین منابع غیرمکتوب تاریخی در مبحث تاریخ‌نگاری نمی‌گنجد. در پارادایم سنتی نگاه به منابع تاریخی، که در حوزه‌ی

تاریخ‌نگاری مورد بحث قرار می‌گیرند، یک نگاه آئینه‌وار است. یعنی مثل اینکه گفته شود طبری واقعه‌ای را دیده و مثل یک آئینه برای ما منعکس کرده است. وی در صفحه ۷ مقدمه خودش می‌گوید:

«من مطلقاً در این کتاب به استنباط و استنتاج روی نیاورده‌ام، چرا که آن را جزء وظایف یک مورخ نمی‌دانم و به دیگران واگذار می‌کنم.»

درواقع وی این ادعا را دارد که آن چیزی را که او دیده، بدون هیچ کم و کاستی عیناً برای ما گزارش کرده است. نگاه مدرن به وقایع تاریخی از قرن ۱۷ میلادی به بعد و توسط کسانی مانند "ولتر"، "ویکو" و دیگران، شروع شد. درواقع وقتی که تاریخ از جایگاه علمی^۱ مطرح شد حوزه‌اش به‌عنوان یک علم، مخدوش گردید. زیرا عقیده بر این بود که تنها علوم تجربی علم هستند و بدین ترتیب علمیت تاریخ توسط کسانی چون "دکارت" زیر سؤال رفت، دکارت که ضدتاریخ بود می‌گفت یک آشپز رومی بهتر از یک مورخ رومی می‌تواند تاریخ روم را بررسی کند. آنها اساساً به تاریخ به‌عنوان یک علم نگاه نمی‌کردند. در مقابل کسانی که بیشتر هم فیلسوف بودند، به دفاع از تاریخ به‌عنوان یک علم و حتی به‌عنوان اشرف علوم پرداختند و عنوان کردند که در تاریخ می‌توان به واقعیت دست پیدا کرد؛ ولی توسط افرادی آشنا به آن علم، آن هم با روش‌ها و ابزارهای که مختص همان علم می‌باشد.

در پارادایم مدرن گفته می‌شود که واقعیت یافتنی است، ولی به سختی و با یک سری ابزار و شیوه‌هایی که باید به آنها مسلط بود. اما در پارادایم پست مدرن تقریباً تاریخ به‌عنوان یک علم تلقی نمی‌گردد. کسانی مانند "فوکو" و "دریدا" این را مطرح می‌کنند که در حوزه تاریخ اساساً نمی‌توان به واقعیت دست یافت. واقعیت به‌طور عریان هیچ وقت در دسترس شما نیست و هیچ وقت هم به آن نمی‌توان رسید. شاید بتوان تنها یک نوع فهم از واقعیت به دست آورد. زیرا استدلال آنها به بحث انسان‌شناسی برمی‌گردد که در حوزه پست‌مدرن مطرح است. می‌گویند مورخ

انسان است و ارزش‌های او نیز جزء وضع وجودی اوست. این انسان را هیچ وقت نمی‌توان از ارزش‌هایش جدا کرد. همین انسان وقتی که به یک واقعه‌ای نگاه می‌کند، این نگاهش مشروط است. مشروط به آن اندیشه‌ای که در ذهنش وجود دارد. مورخ در نگاهش نمی‌تواند واقعیت را عریان ببیند. زبان او نیز مشروط به اندیشه‌اش می‌باشد. در زمانی که واقعه را به زبان جاری می‌کند، آن زبان مشروط است و نمی‌تواند واقعیت را به‌صورت عریان گزارش کند. براین اساس ما در مبحث تاریخ‌نگاری دچار مشکل می‌شویم. زیرا با این بحث‌هایی که در حوزه تاریخ‌نگاری به‌ویژه در حال حاضر مطرح است، واقعیت دور از دسترس مورخ است. براساس این تعریف و برداشت‌ها، هیچ گزارش تاریخی خالی از تفسیر نیست. شاید شما سؤال کنید که بین طبری و ابن‌خلدون چه فرقی است؟ من معتقدم که بین طبری و ابن‌خلدون در ماهیتشان تفاوتی نیست، بلکه در درجات آنان تفاوت وجود دارد. یعنی طبری در آن شاکله‌ی تاریخ‌نگاری دارای تحلیل و تفسیر خاص است. در مورد ابن‌خلدون نیز به همین صورت است. اما ابن‌خلدون آن را در اجزای تاریخ‌نگاری خودش نیز نشان داده است. بنابراین ملاحظه می‌کنید با این بحثی که به‌صورت جدی در تاریخ‌نگاری مطرح شده است، ما چگونه می‌توانیم از هویت صحبت کنیم؟ به عبارت دیگر هویتی را که می‌خواهیم از منابع تاریخی مکتوب استخراج کنیم تا چه حد می‌تواند قابل اعتماد و اطمینان باشد؟

تورکمان: مباحثی که اخیراً تحت عنوان پست مدرنیسم مطرح شده است، تلقی متفاوتی از تاریخ و سایر گستره‌های حیات اجتماعی انسان را مطرح می‌کند. یکی از مشکلات ما این است که در دوران جدید به بحث درباره مسائلی می‌پردازیم که در یک نقطه دیگری از دنیا طرح شده و هیچ ارتباطی با زندگی، شرایط تمدنی و فرهنگی ما ندارد. آقای دکتر سیدجواد طباطبایی چندی پیش مقاله‌ای در یک نشریه فرانسوی زبان به چاپ رساند. نکته‌های متعددی در این مقاله مطرح شده است. وی در قسمتی از این مقاله مطلبی دارد که به نظر من نیز درست است. او می‌گوید فوکو و دریدا در حوزه‌ی علمیه قم بیش از کافه‌های پاریس مطرح هستند. من واقعاً فکر می‌کنم، این نشانه گرفتاری ماست. یعنی اینکه در جامعه‌ای که مردم مشکلات

ابتدایی خود را نمی‌توانند حل کنند، مطالبی مطرح می‌شود که در جامعه‌ی رفاه‌زده و مصرفی غربی مطرح و به جامعه ما منتقل شده است، شبیه دوران طرح گسترده و عمومی مکتب اگزستانسیالیسم که با ترجمه آثار جناب "ژان پل سارتر" مطرح شد. در آن زمان استفاده از کتاب آقای ژان پل سارتر نشانه روشنفکری و به روز بودن محسوب می‌شد.

این نوع برخورد با مسائل این مشکل را ایجاد می‌کند که به جای اینکه بخشی از وقت و فرصت‌هایی که در اختیار داریم، صرف حل مشکلات زندگی یومیه و ابتدایی مان گردد، برای مسائل کم‌اهمیت مصرف می‌شود. فردا که جریان جدید دیگری می‌آید، این مشکل ادامه می‌یابد. به عنوان مثال زمانی که لیبرالیسم مطرح بود دنبال این بودیم که اسلام را با آن توجیه کنیم، ولی یک پدیده جدید دیگر آمد. آمدیم با سوسیالیسم منطبق بکنیم یک چیز دیگری آمد. هر روز هم دچار توجیه و گرفتار این نکته هستیم. البته پی بردن به کُنه آن واقعیت که در گذشته اتفاق افتاده، تجدیدپذیر نیست. طبیعی است که هزار و یک عامل دست به دست هم داده تا یک واقعه‌ای در یک مقطع زمانی رخ داده است. ولی من فکر می‌کنم علمای اسلامی تمهیدات خوبی اندیشیدند برای اینکه بتوان تشخیص داد که واقعه‌ای که در یک زمان خاص رخ داده، چه مقدار به حقیقت نزدیک است؟ راوی او چه کسی بوده است؟ آیا یک تاریخ‌نگار درباری بوده که از روی احتیاج نوشته است؟ یا خیر؟

در مورد تاریخ‌نگاری این مطلب را می‌خواهم عنوان کنم که در دورانی که تمدن اسلامی شکوفا بوده و اقتصاد قوی داشته‌ایم، وضعیت فرق می‌کرده است. البته آقای دکتر تکمیل همایون باید این مطلب را بیشتر باز کرده و توضیح بدهند. "ریچارد فرای" نویسنده‌ی کتاب "عصر زرین فرهنگ ایران" مطلبی دارد مبنی بر اینکه وجود مدارس و علمای فراوان در قرون چهارم و پنجم، خصوصاً قسمت شرق ایران، نشان دهنده یک اقتصاد بسیار پیشرفته است. چون می‌بایستی یک ارزش افزوده کلانی وجود داشته باشد که این مدارس، مکاتب و علماء را تغذیه کند. اگر اقتصاد ضعیف باشد، مانند ادوار بعدی، این مدارس هم از بین خواهند رفت.

آقای آدمیت در کتاب "افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده‌ی دوران قاجار" عنوان می‌کنند، وقتی که رسائل سیاسی و اجتماعی در قرن

سیزدهم را بررسی می‌کند، متوجه می‌شود که این رسائل از نظر محتوی نسبت به رسائل با قدمت بیشتر در سطح نازل‌تری قرار دارند. من معتقدم که اگر آن رسائل را امروز مطالعه کنیم، بعضی از آنها مطالب ارزشمند قابل تأمل دارند. زیرا قرن سیزدهم دورانی است که اقتصاد ایران به دلیل آن هجوم‌ها، فشارهای خارجی و بسته‌شدن مرزها و مشکلاتی که وجود داشت، تکیده شده و تولیدش رو به ضعف رفته بود. اگر دارای اقتصاد قوی بودیم و یا به عبارتی کسی احتیاج به دریافت حقوق از مقام و دستگاهی را نداشت و در آن صورت مطلبی می‌نوشت، در واقع آن مطلب بسیار به واقعیت نزدیک‌تر بود. یعنی حداقل از ترس یک واقعه‌ای را به گونه‌ای که یک قدرت می‌خواهد تبیین و توصیف نمی‌کرد. این مطلب باید مورد توجه و عنایت قرار گیرد. حرف من این است که، سخنان دریدا و پست مدرن‌ها آنجا که می‌گویند نظام معنایی مورخ و زمانه‌ی او و زبان و ارتباط آن با قدرت در تحریر تاریخ نقش دارد، درست است. اما قبول ندارم که هیچ روایت نسبتاً صحیح وجود ندارد. می‌بایستی عوامل متعددی دست به دست یکدیگر بدهند تا به فهم درست‌تر از آن واقعه و یا بازسازی آن دست یابیم. نزدیک شدن به آن واقعه صددرصد امکان ندارد، بلکه راه خاص خود را دارد. مثل مواردی از قبیل اینکه یک واقعه را چه کسی نقل کرده؟ خبر واحد است یا غیر واحد؟

امروزه در مورد یک واقعه اطلاعات و اخبار متفاوتی در روزنامه‌ها چاپ می‌شود. یعنی شما می‌بایستی قدرت اجتهاد داشته باشید تا بتوانید از این اطلاعات واقعیت را کشف کنید. این مسأله مهمی است که شما در هر موردی باید منبع شناس خوبی باشید. حتی در غرب این مشکل شدیداً در تمام زمینه‌ها وجود دارد. در آنجا هم اطلاعات درستی داده نمی‌شود. مثلاً در مورد اتفاقاتی که در همسایه‌های شرقی و غربی ما، یعنی در افغانستان و عراق می‌گذرد، چه مقدار از واقعیت‌ها بیان می‌شود؟ من معتقدم که در گذشته هیچ‌گاه به اندازه امروز واقعیت‌ها مخدوش و تحریف نمی‌شده است. امروزه ابزارهای عظیم و امکانات مختلفی برای مخدوش کردن وقایع وجود دارد.

البته همین اخبار و اطلاعات، وقایع‌نگاری‌ها و تحلیل‌های مشروط را عامه مردم استفاده می‌کنند. ولی کسی که اهل فن است به مقداری که توانایی، علم، استقلال و شجاعت دارد و به میزانی که از منابع متعددی استفاده می‌کند، فهمش به واقعیت نزدیکتر خواهد بود. البته اگر امکانات لازم فراهم باشد، این‌گونه نیست که زبان تنها در خدمت قدرت قرار داشته باشد و همه چیز را بتواند خلق کند. یک مثال می‌زنم. ملت ایران ۸ سال تحت شرایط جنگ قرار گرفت. اما هیچ صدایی در پشتیبانی از این ملت برنخاست. چون منابع خبری دنیا در اختیار ما نبود و نمی‌خواستند حقایق منعکس شود. اما اکنون در مورد افغانستان ببینید که امروز کوچکترین مطلبی ابعاد جهانی به خود می‌گیرد. چون اراده‌هایی پشت آن قرار دارد و برای آن تلاش می‌کنند. اگر انسان آن ویژگی‌ها را کسب کند و مجتهد بشود، امروز هم امکان فهم قضایا را خواهد داشت.

حضور قی: مثال‌هایی که ارائه شد، ناظر به بحث‌هایی است که در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری وجود دارد. به‌خصوص در مورد کریم‌خان و آقامحمدخان که آورده شد، کریم‌خان را جای فرعون و آقامحمدخان را جای حضرت موسی قرار می‌دهند؛ در حوزه تاریخ‌نگاری مشکلی که داریم این است که میراث مکتوبی که از تاریخ‌نگاران به جا مانده، از ایران باستان گرفته تا صدر اسلام، آمیخته با یک سلسله مصالح و ملاحظات است. برای نمونه عبدالملک بن مروان توصیه می‌کند که برویسد و تاریخ اسلام بنویسید. چون می‌بیند که در آن کتاب انصار بیشتر مورد تمجید قرار گرفته‌اند، فرمان می‌دهد که آن را بسوزانند. در دوره‌های دیگر نیز زمانی که جوینی تاریخ می‌نویسد، به هنگام نوشتن در آن کتاب از حمله مغول به‌عنوان یک نعمت و مشیت الهی یاد می‌کند. در مورد تاریخ‌نگاری خواجه رشیدالدین هم همین ملاحظات دیده می‌شود. این وضعیت تا دوره‌های معاصر دیده می‌شود. در حال حاضر آن چه که به‌عنوان میراث مکتوب از این تاریخ‌نگاران به جای مانده، تاریخ‌نگاری‌هایی است که با یک سری ملاحظات برای دست‌یابی به یک سری اهداف به نگارش درآمده‌اند.

طبیعی است در چنین شرایطی به نظریه تسلط قدرت اعتقاد پیدا کنیم. چون علم تاریخ، علمی است که شدیداً مورد توجه قدرت‌مداران بوده است. از طرف دیگر ماهیت این علم به گونه‌ای است که انسان به صورت مستقیم در آن دخیل است. یعنی موضوع آن انسان است. موضوع آن آب و نباتات نیست که برای انسان مورد اهمیت نباشد. همه این ملاحظات دست به دست هم داده تا وقتی که ما به این میراث مکتوب نگاه می‌کنیم، آن را آمیخته با غبار ببینیم.

تو کمان: هر حوزه‌ای که قدرت خصوصاً از نوع مطلقه در آن دخالت بکند، دچار فساد می‌شود؛ حال چه مذهب یا اقتصاد باشد، چه رابطه خانوادگی، تاریخ و هر نهاد اجتماعی دیگر.

حضورتی: مقوله دیگر مورد نظر ما در این میزگرد هویت است. زمانی که از هویت جمعی یک قوم و ملت صحبت می‌کنیم، در واقع منظور شناسنامه آن قوم و ملت است. شاید مهمترین وسیله‌ای که برای شناخت هویت یک قوم یا یک ملت مثلاً ملت ایران می‌توانیم داشته باشیم، همین میراث مکتوب تاریخ‌نگاران است. جناب آقای دکتر تکمیل همایون به نظر شما این میراث مکتوب چقدر قابل اعتنا و اعتماد است؟

تکمیل همایون: آقای ترکمان مطلبی را بیان کردند که من با آن موافق هستم. این صحبت‌های تاریخ‌نگاری مدرن، پست‌مدرن و فرامدرن برای جامعه ما نیست. نه اینکه ما نباید بخوانیم و بفهمیم. ما باید خودمان را با همان وضعی که داریم مطالعه کنیم.

در رابطه با این سؤال دیدگاه‌ها مختلف است. آن تاریخ‌نگاری که در اروپا است اگر بی‌غرض بوده و عامل استعمار نباشد تاریخ ما را به یک شکل می‌بیند، ما که در درون جامعه خود هستیم، تاریخ کشورمان را به گونه‌ای دیگر می‌بینیم. فرض کنید که به بالای عالی‌قاپو اصفهان رفته‌اید و گنبد مسجد شیخ لطف‌الله را تماشا می‌کنید. فکر می‌کنید که هیچ زیبایی در دنیا به زیبایی گنبد مسجد شیخ لطف‌الله نمی‌رسد.

ولی شما همه زیبایی مسجد شیخ لطف‌الله را ندیده‌اید. وقتی که شما پایین بیایید و داخل مسجد بروید و از زیر به گنبد نگاه کنید، زیبایی‌هایی را می‌بینید که در آن بالا نمی‌دیدید. آن کسی که در بالای عالی‌قاپو می‌نگرد، ایرانشناسی از بیرون است. آنکه در درون می‌بیند، ایرانشناسی از درون است. این شناخت زمانی کامل می‌شود که با همدیگر همگامی و همکاری داشته باشیم. به عبارت دیگر از تحقیقات غربی‌ها استفاده کنیم، ولی اسیرشان نشویم و خیال نکنیم که هر آنچه آنها می‌گویند درست است. از طرف دیگر فکر نکنیم چون این موضوع را یک مورخ ایرانی می‌گوید، پس درست است. چون ممکن است مورخ، ایرانی باشد، ولی اشتباه بگوید.

به‌عنوان مثال در مورد دکتر مصدق می‌توان قضاوت کرد؛ اینکه دکتر مصدق یک کارش خوب بوده و کار دیگرش دارای اشکالاتی مسأله‌ای است که باید بحث کرد. اما اگر کسی در کتابی نوشت که دکتر مصدق در دوره چهارم مجلس شورای ملی مثلاً فلان حرف را زده است، ناشی از نادانی اوست. زیرا دکتر مصدق در دوره چهارم نماینده نبوده است. من در عین اینکه می‌پذیرم که از تاریخ‌نگاری مغرب زمین، یعنی از همان "ویکو" به بعد می‌توانیم استفاده کنیم، ولی معتقدم که ما علوم چون، علم رجال، علم درایه، علم روایه، خبرشناسی، استنباط و اجتهاد داریم. تاریخ‌نگاری ما در عالم اسلام مانند تاریخ‌نگاری اوگاندایی و یا تانزانایی نیست که اصلاً هیچ نداشته‌اند. باید از این مواد استفاده کرد و آن را با بهره‌گیری از تاریخ‌نگاری غربی پیشرفت داده و به جلو ببریم.

حتی اگر فرامدرنیست‌ها هم حرف درستی بزنند، ما قبول می‌کنیم. و یا اگر فوکو هم حرف اشتباهی بزند، قبول نمی‌کنیم. ما در تاریخ‌نگاری به "أَنْظُرَ الی مَا قَالَ" اعتقاد داریم، نه "أَنْظُرَ الی مَنْ قَالَ". اما در مورد مورخان هویت، من اصلاً با این بحث در بست موافق نیستم. زیرا وقتی که ما می‌خواهیم هویت یک ملت یا قومی مثلاً ایرانی را بررسی کنیم، زمانی که وارد ادبیات ایران می‌شویم، می‌بینیم که حافظ و مولانا به زیبایی هویت را بیان کرده‌اند. لذا نتیجه می‌گیریم که بهتر می‌توانیم هویت خود را در آثار ادبی پیدا بکنیم، تا در تاریخ‌نویسی‌های رسمی.

حضرتی: یکی از منابعی که می‌توان هویت یک قوم و ملت را در آن جست‌وجو کرد، منابع تاریخی است. از این زاویه من دایره منابع تاریخی را خیلی وسیع می‌گیرم. از این منظر دیوان حافظ یک منبع تاریخی به‌شمار می‌رود. زمانی که ما به دیوان حافظ نگاه می‌کنیم، وقایع و رخداد‌های زیادی از قرن هشتم در آن پیدا می‌کنیم. گفته شد تاریخ آن گونه که باب میل افراد، جریان‌ها و حاکمیت‌هاست نوشته می‌شود. این موضوع، اختصاص به یک دوره خاص ندارد. البته ممکن است شدت و ضعف داشته باشد. حتی از این زاویه به رابطه محمود غزنوی و فردوسی با شاهنامه‌اش می‌توان نگاه کرد. در حال حاضر نیز که روزنامه‌ها و وقایع جاری را گزارش می‌کنند، این مسائل دیده می‌شود. بحث من این است که منابع مکتوب تاریخی، محدود به این مشخصه‌ها است. سؤال این است، ما که می‌خواهیم از طریق تاریخ‌نگاری‌ها هویت قوم و یا ملتی را بشناسیم، این میراث مکتوب از این زاویه چقدر قابل اعتنا می‌باشد؟

تکمیل همایون: در نشریه لوموند مطلبی درج شده بود به این مضمون که آمریکا قبل از حمله به افغانستان از قبل ترویج مواد مخدر در این کشور حدود سی صد میلیارد دلار منفعت برده است. من اولین بار از طریق مقاله آقای ترکمان با بن‌لادن آشنا شدم. بن‌لادن ساخته دست خود آنان بود و او را بزرگ کردند. چه آن موقع و یا اکنون- که در مورد او خبر می‌دهند. البته لابه‌لای این اخبار می‌توان حقایق و واقعیت‌هایی را پیدا کرد. آنان ما را در امواجی از خبرها قرار می‌دادند تا نتوانیم واقعیت را احساس کنیم. این یکی از مشکلاتی است که اکنون با آن مواجه هستیم. ابتدا باید این مسأله حل شود، سپس ببینیم که برای رسیدن به هویت فرهنگی، ملی و تاریخی خودمان از طریق تاریخ‌نگاری چه باید کرد؟ یا از طریق تاریخ‌نگاران گذشته چگونه می‌توانیم استنباط‌هایی داشته باشیم؟

قیصوی: در تحلیل نسبت تاریخ‌نگاران ایرانی و هویت، اگر واحد تحلیل را تاریخ‌نگاران در نظر بگیریم و بر نقش آنها تأکید کنیم چند مبحث مطرح می‌شود؛

اولین مقوله به مقاصد و نیات تاریخ‌نگاران مربوط می‌شود، در این حالت قصد تاریخ‌نگار ثبت نوعی هویت برای حکومت یا سلسله‌های حکومت‌گر است. به‌عنوان مثال، زمانی که سلسله‌ای تازه در ایران تأسیس می‌شود و فاقد هویت تاریخی معینی است، مورخان برای آن هویت‌سازی می‌کنند. به عبارتی نسبت و پیشینه‌ی مؤسسان آن را به پادشاهان قبل از اسلام و یا صدر اسلام می‌رسانند تا از این طریق هویتی برای آن سلسله ترسیم نمایند.

مبحث دیگر به هویت‌سازی برای جامعه مربوط می‌شود. آنچه فردوسی برای ایرانیان انجام داد و آقای ترکمان نیز به آن اشاره کردند، از این مقوله است. فردوسی در فضایی که هویت جمعی ما به خطر افتاده بود، هویت ایرانی را تعریف یا بازتعریف کرد. مبحث سوم به تنگناها و مسائل مادی مربوط می‌شود که تاریخ‌نگاران را وادار می‌سازد به‌طور رسمی مطالبی را بنویسند و یا واقع‌های را ثبت کنند. هم‌چنان که در گفتار جناب دکتر تکمیل همایون مطرح شد. سرانجام مبحث آخر به نگرش و انگیزه تاریخ‌نگاران مربوط می‌شود. در مباحث مطرح شده از نقطه‌نظر انگیزه‌ها، تاریخ‌نگاری داخلی مقداری برجسته شد. ولی به انگیزه‌های تاریخ‌نگاران خارجی که تاریخ ما را ثبت کرده‌اند و نوع دیگری از هویت ایرانی را به دست داده‌اند، اشاره نشد. مثلاً سرجان ملکم در توصیف درباریان فتحعلی شاه و تمایل شدیدشان به اخذ رشوه آنها را به سگ‌های هاری که بوی خون شنیده‌اند تشبیه می‌کند، در این‌گونه موارد چنین صفاتی به‌طور ضمنی و عام به انسان ایرانی نسبت داده می‌شود. طبیعتاً انگیزه چنین تاریخ‌نگارانی با تاریخ‌نگاران بومی متفاوت است. به‌نظرم بهتر است روی این واحد در تحلیل متمرکز شویم و نقد را برای آخر بحث بگذاریم. بنابراین از این منظر، بررسی داده‌ها و روایت‌هایی که از تاریخ‌نگاران در اختیار ماست و تعیین صحت و سقم این‌گونه روایات برای بازآفرینی و ترسیم قریب‌به‌واقع هویت ایرانی و عناصر سازنده آن ضروری است.

حضرتی: شاید آقایان اتفاق نظر داشته باشند که تاریخ‌نگاری مورخان کاملاً به حیث التفاتی آنان مشروط و محدود است. اگر به این قضیه نگاه کنیم، به نظر من

مقاصد مشروط‌کننده‌ای مورد نظر هستند که برخی از آن به‌عنوان "انتظار" یاد می‌کنند. یعنی مورخ از گزارش تاریخ یک انتظاری دارد. آن انتظار نیز دید، قلم و اعضا و جوارح فرد را در نگرش به تاریخ، مشروط و محدود می‌کند. به نظر می‌رسد همه اساتید روی این مسأله اتفاق نظر داشته باشند که ما در حوزه‌ی علم تاریخ واقعیات را در دسترس نداریم؛ حتی در این منابع تاریخی که از تاریخ‌نگاران در اختیار داریم، برای رسیدن به واقعیت تاریخی باید جست‌وجو کنیم. چراکه موضوع علم تاریخ انسان است و خالق خود تاریخ هم انسان است. لذا همه اینها باعث پیچیدگی علم تاریخ می‌شود که در یک ضلع آن از منابع تاریخی صحبت می‌شود.

هر کدام از آقایان با بیان خود این مطلب را تأیید نمودند که در دوره‌ها و اعصار مختلف به خاطر خصیصه‌هایی که در علم تاریخ وجود دارد، واقعیت را به‌صورت عریان در اختیار نداریم. لذا برای رسیدن به واقعیت تاریخی که از ما بسیار دور است، باید تلاشی روش‌مند و قاعده‌مند انجام داد. اگر اساتید این جمع‌بندی را قبول دارند، وارد سؤال بعدی بشویم.

تکمیل همایون: ما به گذشته، یعنی دوران باستان و دوران اسلامی کاری

نداریم و در دوره معاصر متمرکز می‌شویم. به نظر من دوران معاصر کم‌وبیش از دوره قاجاریه شروع می‌شود. البته وقتی که می‌گوییم قاجاریه، این طور نیست که با خط‌کش مشخص کنیم که از فلان روز تاریخ معاصر شروع می‌شود، بلکه بعد از جنگ ایران و روس وارد دوران معاصر می‌شویم. این دوران جدید و ویژگی‌های خوب و دگرگونی‌هایی دارد. در این دوران تاریخ‌نویسانی مانند ساروی، محمدصادق مروزی و قایع‌نگار، رضا قلی‌خان هدایت، سپهر (صاحب‌ناسخ‌التواریخ)، تا خورموجی و حقایق‌الخبارش، همه به یک سبک و روش تاریخ‌نویسی نوشته‌اند. حتی یکی یا دو مورد از این تاریخ‌نگاری‌های جدیدتر همچون تاریخ مظفری و یا تاریخ شیبانی هم در مایه‌های تاریخ‌نگاری سنتی هستند. اما از یک دوران هم زمان با تاریخ‌نگاری سنتی، تاریخ‌نگاری جدیدی هم شروع می‌شود. این نوع تاریخ‌نگاری که از میرزا آقاخان کرمانی و کتاب آینه سکندری شروع می‌شود،

درواقع یک خط تاریخ‌نگاری جدیدی است که از آن موقع شروع شده است. بعد از این دوران تاریخ‌نگاری واقعاً افت می‌کند.

مثلاً در یکی از کتاب‌هایی به‌عنوان «گنجینه دانش» دارد که توسط دانشگاه تهران چاپ شده است، در آن نوشته شده: «دبیر بیهقی که در دوران صفویه تذکره‌الملوک را نوشت...» یا مثلاً اگر فهرست خطی «بلوشه» و یا کتاب «جهان‌آراء مروزی» را نگاه کنید. بلوشه فرانسوی به خاطر داشت که در جنگ ایران و روس، ایران شکست خورده و ایروان را از دست داد. وی وقتی کتاب خطی مروزی را معرفی می‌کند، می‌نویسد: «کتاب در زمان تسخیر ایروان توسط روس‌ها تمام شد.» در صورتی که وقتی کتاب خطی را می‌بینید، مشاهده می‌کنید که کتاب زمانی که لشکریان ایران ایروان را فتح کردند، تمام شده است. لکن او که در ذهنش فرنگی فکر می‌کند و از طرفی می‌خواهد این کتاب خطی را به من دانشجو معرفی کند، به غلط این کار انجام می‌شود. مترجمان مخصوصاً جناح چپ نیز مسائل تاریخی را با دید مغرضانه ترجمه می‌کردند. مثلاً کتابی است که لنین درباره امپریالیزم نوشته است. وی در جایی از آن می‌گوید، «وقتی که استعمار وارد کشورهای مستعمره می‌شود، به مرور زمان موجب بیداری در وجدان ملی آن جامعه می‌گردد.» این حرف درستی است. ولی چون این کتاب در دوران دکتر مصدق، یعنی سال ۱۳۳۱ هـ.ش منتشر شده است، در ترجمه آن تحریف صورت می‌گیرد و چنین ترجمه می‌شود: «وقتی استعمار وارد می‌شود، موجب بیداری بورژوازی ملی می‌گردد.» قصد مترجم، یعنی حزب توده، درواقع این است که آنچه در ایران موجب بیداری، حرکت و جنبش ملی ایران می‌شود، بورژوازی ملی است. این نوع جریان‌ها موجب افت تاریخ‌نگاری می‌شود و می‌توان گفت که تقریباً از دوران پهلوی‌ها، مخصوصاً اواخر دوران آنها، تصحیح نسخ شیوع یافت. کتاب‌های قدیمی را تصحیح و چاپ کردند و این امر بعد از مرحوم محمد قزوینی و اقبال فراگیر شد.

ما تاریخ‌نویسی را به معنی علمی آن خوب فراموش کرده‌ایم. احساس من این است که تاریخ‌نگاری در ایران در حال تغییر است. به عبارتی وقایع‌نگاری از تاریخ حذف و روش‌های علمی و فرهنگی جایگزین آن شده است. در نتیجه تاریخ‌نگاران ما به

آن هویتی که شما می‌گویید، بیشتر نزدیک شده‌اند. فقط اشکالی که وجود دارد این است که اگر شما اندیشه‌های ماکس وبر را در تاریخ در نظر بگیرید و براساس آن بخواهید همه مسائل ایران را تجزیه و تحلیل کنید، باز همان گرفتاری مارکسیسم و اگزستانسیالیسم گذشته اتفاق می‌افتد. اما اگر ماکس وبر را بخوانید و با شناخت از ماکس وبر به سراغ تاریخ بروید، بهتر می‌توانید مطلب را پیدا بکنید. این نوعی تضاد و پارادوکس است. من فکر می‌کنم اگر این مسأله را حل کنیم، آینده تاریخ‌نگاری ما روشن‌تر می‌شود. اما برای شناخت هویت، منابع تاریخی واجب و مهم می‌باشد و منابع تاریخی فقط کتاب‌های تاریخ و وقایع‌نگاری نیست. چیزهای دیگر نیز وجود دارد. یعنی شما در موسیقی و در نقاشی هم می‌توانید هویت ملی و هویت ایرانی را پیدا کنید. هم چنین در اعتقادات مذهبی و در گرایش‌های مذهبی نیز می‌توان هویت ملی را پیدا کرد.

حال سؤال این است که آیا ما هویت را باید از تاریخ‌نگاران و تاریخ‌نگاری بگیریم و یا اینکه منابع دیگری وجود دارد؟ من اعتقاد این است که دیوان حافظ به مراتب هویت ایران را بهتر بیان کرده است تا مثلاً کتاب ظفرنامه شامی. انسان ایرانی که سعدی و مولانا تعریف می‌کند، برای شناخت هویت مهم می‌باشد.

کتاب‌های تاریخی را باید به‌عنوان کلید فهم و درک هویت در نظر بگیریم، ولی در کنار آن باید تاریخ منطقه‌ها، شهر نامه‌ها، سفرنامه‌ها، دیوان شعرا و تذکره‌ها را نیز در نظر بگیریم. مثلاً تذکره آتشکده آذر وقتی که می‌خواهد قضایای اصفهان را بازگو کند، می‌گوید: "اصلاً دل و دماغی برای کسی نمانده که شعر بخواند، تا چه رسد به اینکه بخواند شعر بگوید." همین یک جمله تاریخ ادبیات دوران افغان را نشان می‌دهد. این مجموعه را ما باید ببینیم.

تورکمان: بعضی از محدودیت‌های تاریخ‌نگاران مورد اشاره قرار گرفت. اینکه با چه میزان دانش، استقلال و با چه اهدافی به تاریخ‌نگاری پرداخته می‌شود، مهم است. یکی از مسائل دیگری که خیلی مؤثر است، ساخت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن جامعه یا کشوری است که مورخ در آن جا قلم می‌زند. مثلاً یک مورخ آلمانی در زمان توسعه و پیشرفت اقتصادی آلمان تاریخ را به‌گونه‌ای متفاوت با

مورخی می‌نویسد که در شرایط دیگری قرار گرفته است. در یک دوره‌ای است که ایران وضع خوبی دارد. دوره‌ای نیست که مردم درمانده و دارای مشکلات فراوان باشند. مسائل‌شان، مسائل کوچک است. مثلاً آمار اقتصادی ایران را نگاه کنید. حتی مستشرقین در این زمینه نیز اشاراتی دارند. در کتاب "مقاومت شکننده" از دوره شاه عباس صفوی، از اقتصاد ایران به‌عنوان یکی از اقتصادهای مقتدر جهان نام برده است. وقتی که ضعف حاصل می‌شود و مالیات‌ها اندک می‌گردد، تولید تقلیل پیدا می‌کند، باب تجارت بسته می‌شود و این تحولات به طبع تأثیر خودش را در بقیه جهات هم خواهد گذاشت. درخصوص علل مهاجرت مطالعه ارزشمندی انجام شده و آقای دکتر فولادوند نیز آن را ترجمه کرده است. در این کتاب آمده زمانی که مسلمانان وضعیت خوبی داشته و در ترقی بودند، مهاجرت از شرق به غرب بود و مسلمانان برای شناسایی دیگر نقاط عالم به مسافرت می‌رفتند. ولی به علت عقب‌ماندگی مسلمانان در دوره‌های بعد این دیگران بودند که می‌آمدند. مثل اوضاعی که امروزه در جهان اسلام حاکم است و مغزها، فکرها و سرمایه‌ها از این کشورها هجرت می‌کنند.

در این شرایط طبیعی است که همه چیز افول کرده و سقوط می‌کند. می‌خواهم بگویم که باید به این مطلب توجه شود. آقای دکتر تکمیل همایون اشاره کردند که در دورانی توجه به شناسایی نسخ قدیمه در ارتباط با شناخت هویت و پیشینه قرار داشت. ولی در ایامی دیگر به دلیل اینکه فضای کافی وجود نداشت، کوتاهی شد. به نظر من شناخت از هویت تا حدودی در ارتباط با اقتدار و تولید قرار دارد. به‌عنوان مثال در افغانستان به علت اینکه خبرگزاری‌ها در اختیار جریان‌های دیگر است، دائماً تأکید می‌شود که اقوام تاجیک و هزاره‌ها در اقلیت و پشتوها که دارای جمعیتی حدود ۳۰ درصد می‌باشند در اکثریت قرار دارند. حال با چنین عددی چطور پشتون‌ها در اکثریت و تاجیک‌ها و هزاره‌ها در اقلیت قرار می‌گیرند؟ آیا این ادعا دلیلی به جز پشتوانه قدرت کذبین دارد؟ آقای جمالزاده در مقدمه کتاب "گنج شایگان" مطلبی دارد که با گذشت بیش از ۶۰ سال تجدید چاپ شده است. وی در این مقدمه می‌گوید: "این کتاب در جنگ جهانی اول به اتمام رسید و در برلین چاپ شد. تا اینکه در سال‌های دهه ۶۰ در ایران تجدید چاپ گردید." وی سپس

می‌گوید: "من در این اندیشه بودم که ایرانی چه مسأله مهمتری داشت که از توجه به این کتاب غفلت کرد؟" ببینید که چه مسائل انحرافی بوجود می‌آید. وقتی از نظر فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در فرود و افول قرار داریم، تاریخ نیز نمی‌تواند جدای از دین و حکومت باشد. به عبارتی جامعه‌ای که حکومتش ناتوان و ضعیف باشد، تاریخش نمی‌تواند منظم، دقیق و عمیق باشد غفلت از مسائل اساسی همه جا حاکم است..

اینها با یکدیگر ارتباط دارند، فکر می‌کنم دوران اخیر از این مشکلات رنج فراوان می‌برد. متأسفانه این قبیل مشکلات روزبه‌روز افزون‌تر و بیشتر می‌شود. این مسائل مانع از این می‌شود که از فرصت‌ها استفاده شود. مثلاً مدتی قبل پارلمان بلژیک اعلام کرد که دولت بلژیک مسئولیت اخلاقی خود را در قتل لومومبا می‌پذیرد. یعنی این فضا و فرصت برای طرح مسائل وجود دارد. در برخی از جوامع امکان اینکه این قبیل مباحث مطرح شود، وجود ندارد. مطمئناً این امر در رسیدن به واقعیت زیان می‌رساند. این ملاحظات را می‌بایستی در نظر گرفت. تحقیق تاریخی در کشورهای غربی از جمله شامل مسائلی است که افرادی در مورد آن تحقیق می‌کنند و راجع به یک سری مطالبی که واقعیت پنداشته می‌شوند، مقاله می‌نویسند و ثابت می‌کنند که قضیه به شکل مطرحه واقعیت نداشته و گونه دیگری است. آیا از نظر اقتصادی و سیاسی در ایران امکان این نوع بررسی وجود دارد؟ مگر اینکه وابسته به قدرت و در رابطه با مسائل خاص باشد. امروز نیز در حوزه‌هایی بودجه وجود دارد و حمایت و پشتیبانی‌هایی برای انجام تحقیق به عمل می‌آید. ولی در زمینه‌هایی این امکان وجود ندارد و لذا آن حوزه‌ها مغفول و تاریک می‌ماند. اینها مطالبی است که باید به آن توجه شود. در غرب اگر کسی کار تحقیقی انجام می‌داد و یا کتابی منتشر می‌کرد، شاید زندگی وی تا پایان عمرش تأمین می‌شد.

امروزه مطبوعات غربی اسم افغانستان را "ژورنالستان" گذارده‌اند. یعنی جایی که پر نمایندگان و مخبرین ژورنال‌ها است. ما چند خبرنگار ایرانی در آن کشور داریم؟ متأسفانه ما در همه چیز مصرف‌کننده هستیم. خبری را که دیگران در

چارچوب مقاصد خود تهیه و گزارش کرده‌اند، ما براساس آن تحلیل می‌کنیم. حاصل آن چه خواهد شد؟ همین وضعیت را شما می‌توانید به تمام زمینه‌ها سرایت دهید. این یک مشکل بنیادی و اساسی است که مانع از شکوفایی در تمام زمینه‌ها می‌شود و نه تنها حوزه تاریخ، بلکه بقیه حوزه‌های دیگر را هم محدود می‌کند. کتاب آقای دکتر آدمیت درباره نظریه‌های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی دوره قاجار در آثار منتشر نشده از مسائل مهمی یاد می‌کند، با اینکه ایشان معتقد است قرون اخیر، قرون افول اندیشه سیاسی است، ولی می‌بینید نکاتی در آن وجود رسائل دارد که حتی امروز هم بکر و نو می‌باشد. همه این آثار به صورت خطی مانده، جز معدودی از آنها. علی‌رغم اینکه امروز ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال از تدوین آنها می‌گذرد عموم آنها هنوز حالت نسخه خطی دارد و به دست کسی نرسیده است. باید اقتصاد شکوفایی داشت تا آنها چاپ و در جامعه منعکس شوند. وقتی این قبیل آثار در جامعه منعکس نمی‌شوند، تأثیر خودشان را هم نخواهند گذاشت. در زمان شاه‌عباس میسیونرهای مذهبی دستگاه چاپ به ایران آوردند و کتب مذهبی را چاپ می‌کردند. اما این دستگاه چاپ با فاصله ۲۰۰ سال در اختیار معدودی از مردم ایران قرار گرفت.

اینها همه مطالبی است که می‌تواند مؤثر باشد. این مسأله با جامعه‌ای که دارای پویایی و توانایی است، فرق دارد. این مشکلاتی است که مانع از تولید آثار ارزشمند می‌شود. با تمام این توضیحات، آثار ارزشمند نیز وجود دارد. نمونه آن کتاب "خاطرات و خطرات مخیرالسلطنه هدایت" است که بسیار عمیق می‌باشد. ولی به چه میزان این کتاب در جامعه مطالعه شده و مهمتر اینکه چه مقدار فهم شده است؟ امثال این کتاب کم نداریم. مثل اصلاح‌طلبان بزرگی که این مملکت داشته است. فرق مابا جوامع دیگر این است که اگر آن جوامع شخصیتی را داشتند از او استفاده کردند، ولی در اینجا نه تنها استفاده نکردیم، بلکه مانع از این شدیم که دیگران نیز از آنان استفاده کنند.

حضورتی: به نظر من نگاه تاریخ‌نگاران ایرانی به مقوله هویت را می‌توان به صورت دوره‌ای بررسی کرد. یعنی از ایران باستان شروع و تا دوران معاصر دنبال

کنیم. برای اینکه زودتر به نتیجه برسیم، می‌توانیم به صورت جریانی به موضوع نگاه کنیم و از جریان‌های تاریخ‌نگاری مانند تاریخ‌نگاری آکادمیک، تاریخ‌نگاری مارکسیستی، تاریخ‌نگاری اسلام‌گرایانه و یا تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه صحبت کنیم. آیا استادان محترم این تقسیم‌بندی را نزد تاریخ‌نگاران ایرانی قبول دارند یا خیر؟ حال اگر این تقسیم‌بندی مورد قبول است، عناصر هویت ایرانی نزد این جریان‌ها را چگونه می‌بینید و چگونه تحلیل می‌کنید؟

تکمیل همایون: من نکاتی را در ارتباط با سؤال شما مطرح می‌کنم. اولین مطلب درخصوص رسائلی است که آقای آدمیت انتشار داده‌اند. اولین کسی که در مورد این رسائل مطلب نوشته، مرحوم دکتر اسماعیل رضوانی در مجله راهنمای کتاب است. وی حدود ۲۴ تا ۲۵ رساله معرفی کرده که برای شناخت تاریخ و اندیشه‌های سیاسی و مشروطه‌خواهی ایرانی مهم می‌باشند. در شماره بعدی آن، مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی مقاله‌ای در تأیید و تعریف مقاله آقای دکتر رضوانی به چاپ رساند. در این مقاله چند رساله دیگر را نام می‌برد که دکتر رضوانی به آنها اشاره نکرده است. سپس کتاب دیگری به نام "قانون قزوینی" توسط آقای ایرج افشار چاپ شد. ایشان در مقدمه کتاب تعداد رساله‌ها را به حدود ۶۰ رسانده است. به عقیده دکتر زرگری‌نژاد تعداد این رسائل به بیش از ۲۰۰ عدد می‌رسد. بعضی از این رسائل مانند "تنبيه الأمه" بسیار ممتاز و از لحاظ اندیشه و فکر بسیار غنی هستند. بعضی‌ها در چند صفحه و بعضی‌ها در رد یا تعریف از مشروطیت هستند. حتی بعضی از رسائل را علمایی نوشته‌اند که اعتقاد داشته‌اند اگر کسی مخالف با شاه باشد، مثل این است که مخالف با دین است. رسائلی داریم که در آن اگر کسی موافق شاه باشد، بت پرست است. این رسائل با انواع و اقسام مضامین و مفاهیم سیاسی همراه هستند. در دوران ناصرالدین شاه با وجود اینکه چاپخانه و افست به این صورت نبود، بینش سیاسی مردم در مسائل چه بسا بالاتر از افرادی است که امروز به معنی اندیشه‌گران سیاسی در مورد مسائل مختلف سیاسی روز صحبت می‌کنند. این مطلب را من در تأیید سخنان آقای

ترکمان بیان کردم. اما این هویتی را که شما اشاره کردید نمی‌توان آن را به‌طور کامل در تاریخ نگاری ما پیدا کرد. مثلاً در خاطرات اعتمادالسلطنه بیشتر می‌توان هویت ایرانی را پیدا کرد تا در "منتظم ناصری" و یا "المآثر و الآثار". مثلاً در المآثر و الآثار چنان از قد، ابرو، چشم، دندان و شعور ناصرالدین شاه صحبت می‌شود که انسان فکر می‌کند نعوذبالله از علی بن ابی‌طالب (ع) تعریف می‌شود. ولی در خاطرات، به گونه دیگر. اعتمادالسلطنه خاطرات خود را برای چاپ نمی‌نوشته، بلکه برای امام رضا (ع) می‌نوشته و وصیت کرده است که کتاب را در آستان قدس رضوی بگذراند.

وی در این کتاب انتقاداتی از ناصرالدین شاه می‌کند. حتی به صراحت می‌گوید که ما عجب ملت بدبختی هستیم که چنین شاهی داریم. خاطرات اعتمادالسلطنه بیشتر از جنس تاریخ است تا کتاب‌های رسمیش. مثل کتاب خاطرات و خطرات که در قیاس با کتاب "گزارش" بیشتر تاریخی است.

ما یک هویت ایرانی مستمر و پویایی در تاریخ داریم که پیش از زمان مادها پیدا شده است. این هویت مانند یک انسانی است که متولد می‌شود. در مراحل مختلف زندگی مثل نوزادی، دبستان، دبیرستان و دانشگاه هویت خاص خود را دارد. این همان آدمی است که متحول شده است. هویت ما نیز در تاریخ به همین کیفیت بوده است. ریشه‌های تاریخی این هویت را باید از درون اسطوره‌ها تحقیق و جست‌وجو کنیم تا به دوران عیلام و ماد و هخامنشی برسیم. بعد به دوران هلنیسم سلوکیان و اشکانیان بیاییم و ببینیم کدام بخش‌های مثبت این هویت به دوران ساسانی و از آن زمان به دوران اسلامی منتقل شده و ما مسلمان شده‌ایم. در همان قرن‌های اول، دوم و سوم با وجود اینکه زیر فشار خلفا قرار داریم، مسلمانی ما با مسلمانی کشورهای دیگر فرق می‌کرد. ما ایرانی مسلمان شدیم و همین طور ادامه پیدا کرد.

در طول تاریخ ضربه‌هایی به هویت ما وارد شده است. گاهی این ضربه‌ها را خودمان زده‌ایم و گاهی مغول‌ها و یا ترک‌های مهاجر ضربه‌های هویتی را وارد ساخته‌اند. در دوران جدید، که شاید بزرگترین ضربه به هویت ایرانی وارد شد، جنبه‌های استعماری و امپریالیستی دارد. این ضربه‌ها در دوران جدید، خیلی قوی‌تر

از دوره‌های گذشته بود. به‌عنوان مثال فلسفه ظهور امام زمان (ع) مسأله‌ای است که جزء هویت ملی ماست و البته به اسلام و شیعه هم ربط دارد. این مسأله به دوران قدیم برمی‌گردد. در دوران کهن تاریخ ایران و فرهنگ ایرانی فلسفه انتظار و ظهور یک نجات‌دهنده، یعنی کسی که ظهور می‌کند و در جامعه عدالت را پدید می‌آورد و هیچ‌گاه نمی‌گذارد جامعه ناامید شود، وجود داشته است. این مسأله به‌عنوان یک عنصر هویتی بوده است. در دوران قاجار با مذهب‌سازی‌هایی که صورت گرفت قضیه را به هم زدند؛ آن وقار و شکوه‌مندی ایرانی و بیگانه‌ستیزی، یعنی اینکه با بیگانه علیه وطن خود نسازد و با بیگانه دم‌ساز نشود با ورود اندیشه‌های فراماسونری عوض شد و به‌عنوان ضربه‌های هویتی، فرهنگ ما را دچار چالش کرد.

حال اگر بخواهیم هویت (هر نوع هویتی، چه هویت قومی و چه ملی و فرهنگی) را به‌عنوان یک واقعیت بشناسیم، باید بررسی کنیم که آیا در دوران قاجار مثلاً به محمد صادق مروزی به‌عنوان یک وقایع‌نگار هم خانه و مواجب دادند و هم اسناد و مدارک دفترخانه همایون در خدمت ایشان بود و سپس به وی گفتند که بنشین و تاریخ بنویس. اینکه او خوب نوشته یا بد، بحث دیگری است. اما زندگی اقتصادی این مورخ را تأمین می‌کردند. این حسنش بوده است. اما بدی آن این است که دیکتاتوری و استبداد بر اندیشه مورخ حاکم بود. به‌عنوان مثال خورموجی باورش شده بود که لقب حقایق‌نگار را دارد. لذا حقایق‌الخبار را نوشت و قضیه قتل امیرکبیر را بدرستی مطرح کرد. سپس اعوان و انصار سلطنت ناصرالدین شاه در پی او بودند تا وی را دستگیر کنند. البته او فرار کرد و به عتبات رفت و به بارگاه حسین بن علی (ع) پناه آورد. این حالت بد آن بوده است. این عین قضیه روحانیت تشیع می‌باشد. از اینکه روحانیت تشیع در گذشته از دولت پول نمی‌گرفت. بر همین اساس اقتدار و قدرت داشتند و می‌توانستند درمقابل دولت بایستند؛ لذا فرق داشت با روحانیت تسنن که اولی‌الامر را خلیفه می‌دانستند. اما همین عالمان شیعی چون از مردم پول می‌گرفتند، مقداری دچار عوام‌زدگی بودند. وضعیت تاریخ‌نگاران دوره قاجاریه این‌گونه بود که پول می‌گرفتند و زندگی خوبی داشتند و بدی آنها این بود که تابع حکومت بودند. اکنون وضعیت باید به گونه

دیگری پایه‌گذاری شود و عامل دمکراسی و مردم‌سالاری وارد تاریخ‌نگاری گردد و مورخ اعتماد کند که اگر مسأله‌ای را بنویسد، برای او گرفتاری پیش نمی‌آورد. مثلاً در فرانسه ممکن است که تاریخ‌نویس در تدوین تاریخ و یا تنظیم سندها اشتباه کند، اما هیچ وقت به فکرش خطور نمی‌کند که اگر فلان مسأله را بنویسد شبانه او و خانواده‌اش را می‌گیرند و به زندان می‌برند.

فرض کنید بنده می‌خواهم تاریخ بنویسم. برای تأمین هزینه زندگی، یعنی اجاره خانه، هزینه مدرسه بچه‌ها و خرید کتاب‌های گران‌قیمت مجبور هستم که در روز کار کنم. وقتی که به منزل می‌روم چگونه می‌توانم مطالعه کرده و تاریخ بنویسم. اینجا است که ضرورت می‌یابد که نهادهایی تأسیس شوند تا زندگی محققان را در حد متوسط تأمین کنند. در این صورت است که می‌توان به نویسنده پیشنهاد کرد برای مثال چون شما به مسائل شهرنشینی در ایران علاقه‌مند هستید، بنشین و راجع به شهرنشینی در ایران تحقیق انجام بده و بررسی کن که هویت انسان‌های ایرانی در شهر چه بوده است؟ من در دانشگاه‌ها جوانانی را می‌بینم که می‌توان به کمک آنها کارهای بزرگ انجام داد و آینده تاریخ‌نگاری این مملکت را درست کرد. باید به داد آنها رسید و به آنها بها داد.

تورکمان: آن‌چه شما فرمودید در زمانی تحقق پیدا می‌کند که اعتقاد به کارشناسی و تفکیک مسئولیت‌ها وجود داشته باشد. در جامعه‌ای که عده‌ای به خود حق می‌دهند در تمامی حوزه‌ها وارد شوند و به کارشناس اجازه نمی‌دهند در مورد آن حوزه‌ای که زحمت کشیده حرف بزنند، متأسفانه نمی‌دانم چه مقدار امکان - تحقق این درخواست‌های ما وجود دارد. امیدوار هستم که روزهای بهتری برسد و آنچه شما فرمودید، تحقق پیدا کند. اما راجع به "جریان‌های مختلف" موجود در عرصه تاریخ‌نگاری، من معتقدم مطمئناً جریان‌هایی در عرصه تاریخ‌نگاری ایران وجود داشته است. همان‌طور که عنوان شد، بخشی از آنها جریان‌هایی بود که تقاضا و درخواست می‌دادند و آن تاریخ‌نویس هم می‌بایست در ارتبساط با تقاضا دهنده، آن کتاب تاریخ را می‌نوشت. البته زمان‌ها نیز فرق می‌کند. مثلاً در مورد

اینکه ناصرالدین شاه در دوره گذشته چگونه بوده است، قابل تأمل می‌باشد. اگر در مورد "خورموجی" وقایع‌نگار در آن مقطع تاریخی این امکان به او داده نشده است که قتل امیر کبیر را بنویسد، ولی بعدها افضل‌الملک و دیگران آن را نوشتند.

ناصرالدین شاه بعدها از خودش انتقاد کرد. یعنی باز در حاکمیت سعه‌صدر وجود داشت. به دلیل احساس امنیتی که می‌کرد، این اجازه را می‌داد که دیگری هم انتقاد کند. کسانی مثل عبدالله مستوفی‌ها، برای اینکه استقلال اقتصادی داشتند، وابسته نبوده و برای جایی نمی‌نوشتند، مطالب آنها ارزشمند است. البته برداشت‌های افراد در نوشتن هم مؤثر بوده است و بستگی به این نکته داشته است که یک واقعه از چه منظر و سمت و سویی نگاه شود و یا فرهنگ نویسنده در چه حد و حدودی باشد. مثلاً عبدالله مستوفی عنوان می‌کند. "من در قضایای مشروطه ایران نبودم و در یکی از کنسول‌گری‌های ایران در روسیه کار می‌کردم. وقتی که به ایران آمدم، چون علاقه‌مند به بعضی از مسائل بودم، پدرم به من متذکر شد که عبدالله تا ۳۵ ساله نشدی در امور سیاسی دخالت نکن." این خانواده مستوفی است که به علت برخورداری از زندگی متوسطی، نیازی به وارد شدن به تنش‌های اجتماعی را ندارد. در مورد ناظم‌الاسلام کرمانی وضعیت فرق می‌کند. ناظم‌الاسلام کرمانی می‌خواهد آن نظم موجود به هم بخورد تا در نظم و نظام بعدی که به وجود می‌آید، جایگاه والا و برتری داشته باشد. لذا وی به جعل احادیث هم می‌پردازد تا بحران و تنش موجود را توجیه کند.

اینکه نویسنده از چه زاویه‌ای می‌نویسد، فرق می‌کند. مثلاً شخصی مانند پدر عبدالله مستوفی معتقد است که از تشنج چیزی به دست نمی‌آید. لذا به پسرش توصیه می‌کند که آلت فعل نشود و به درون آتش نرود. جامعه ما نسبت به خودش خوبی‌های فراوانی داشته است. آیا این خوبی‌ها را آنها متذکر می‌شدند؟ "ادوارد براون" در کتاب تاریخ ادبیات ایران می‌نویسد: "یک نکته‌ای را در کتاب "یکسال در میان ایرانیان" نگفتم و باید آن را اعتراف بکنم و آن اینکه امنیتی که در آن زمان در ایران حکمفرما بود، هم‌پای امنیت اروپا بود. یعنی یک نفر می‌توانست از هر نقطه‌ای در ایران حرکت کرده و به هر جا که می‌خواست برود و کسی متعرض او

نمی‌شد. او این مطلب را نه در سال ۱۳۰۸ هـ. ق یعنی سال انتشار شرح مسافرتش، بلکه بعد از قضایای مشروطه که امنیت و مرکزیت در کشور نابود شده بود بیان می‌کند. این نوع تاریخ‌نویسی به سبک انگلیسی است. جریانی که خاستگاه آن استعمار و غارتگری بود و باعث تحریف و تضعیف اقتدار ملی شد و متأسفانه ما نیز تحت تأثیر آن قرار گرفتیم. روشنفکران ایرانی و مورخین نیز تا حدودی تحت تأثیر آن قرار گرفتند. یعنی به این نکته که این مجموعه باید حفظ گردیده و از هرگونه اختلافی که موجب ضربه زدن به کل آن شود، پرهیز گردد، توجه نمی‌شد. آنها علاقه‌مند به روحانیت نبودند. لذا در آن مقطع کشاندن علمای دینی به صحنه سیاسی، برای تضعیف حاکمیت سیاسی کشور بود. سؤال این است آیا نتیجه این حضور در صحنه موجب تقویت اقتدار ملی بود یا تضعیف آن؟ در مقاطعی که لازم بود، تحریرات انجام می‌شد و مورد استقبال قرار می‌گرفت.

علاوه بر آن انتشار روزنامه‌های فارسی زبان در کلکته و یا "ثریا" که در قاهره منتشر می‌شد، در خدمت تضعیف اقتدار ملی بود. زمانی که به اهداف خودشان رسیدند، به سیدجلال‌الدین کاشانی گفتند که دیگر نیازی به روزنامه حبل‌المتین ندارند. متأسفانه هنوز برخی از روشنفکران ایرانی از آن جریان به‌عنوان طلیعه‌داران آزادی‌خواهی یاد می‌کنند. البته تاریخ‌نگاری از نوع سوسیالیستی انگلیسی را داشتیم. یعنی همان جریان اجتماعیون و عامیون. ولی بعداً دمکرات‌ها آمدند و به نوعی دیگر اختلافات را دامن زدند و تاریخ را به گونه‌ای دیگر نوشتند.

مطلب دیگر مسأله زنان است. جایگاه زنان در هر جامعه‌ای در ارتباط با پایه‌ها و بنیان‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و دینی آن قرار می‌گیرد. خارج از این موارد نمی‌توان برای زنان آن چنان که برای مردان وجهی قائل شد. رضاخان در ایران اقداماتی را انجام داد. اتاتورک و امان‌الله خان نیز در ترکیه و افغانستان دست به اقداماتی زدند. کشف حجاب امان‌الله خان در افغانستان مانند کشف حجاب رضا خان بعد از ۸۰ سال از زن افغانی موجودی می‌سازد که هیچ‌گاه در تاریخ خود نبوده است. امروز نیز طالبان به شکل دیگری با مسأله زنان در افغانستان برخورد کرد. به هر حال مسائلی که مطرح می‌شود، نابهنگام است. شاید یک مسأله‌ای در

زمان خودش خوب باشد. اگر نابهنگام باشد، جز ضرر حاصل دیگری ندارد. متأسفانه آن نوع از تاریخ‌نگاری از جمله این وضعیت اغتشاش ذهنی و عملی را برای ما پیش آورده است.

آقای دکتر شفیع‌ی‌کدکنی کتاب ارزشمندی راجع به مراحل سیر شعر فارسی از مشروطیت به بعد نوشته است. من در این کتاب به دوران نهضت ملی، که اصیل‌ترین نهضت دوران معاصر ایران بوده است، رسیدم، ولی یک بیست شعر در آن کتاب درباره نهضت ملی پیدا نکردم. چون جوی به وجود آمده بود که بسیاری از فرزندان این مملکت را دنبال فعالیت‌های بیهوده فرستاده بودند. شاعر برای جنگ کره شعر گفته، ولی در مورد آن حرکت عظیم سکوت کرده است. وقتی که ما منفعل و تحت سلطه شویم، همه چیزمان دچار مشکل خواهد شد، از تاریخ‌مان گرفته تا تولیدمان؛ در هیچ زمینه‌ای موفق نیستیم. چون کل نظام به هم خورده است. یک نظام می‌بایستی حاصل تعاملات سالم درون و بیرون باشد. آن هم لازم‌اش اینست که همراه با مردم باشد و اجازه سخن گفتن به مردم را بدهد. این حاصل آن بحران‌هایی است که هویت و همه چیز را نابود می‌کند. هم‌چنین مانع از این می‌شود که این نسل خوبی‌ها را ببیند.

مرحوم دکتر مصدق و مدرس عقیده دارند که انسان ایرانی و شرقی مودی نیست و ویژگی‌های مثبت فراوان دارد. کتابی خواندم که در آن نوشته بود: غربی‌ها قابیلی هستند. یعنی درنده‌خو بوده و درندگی آنها را امروز می‌توان دید. به عبارتی پشت این نقاب تمدن و فرامدرنیته چهره‌هایی خونخوار و غارت‌گر وجود دارد.

اینکه یک فرد و یا جمعی بتوانند تاریخ نسبتاً دقیق و صحیحی بنویسند، نیازمند تمهیدات و زمینه‌ها و نیازمند توانایی پالایشی است، باید گسترش دید وجود داشته باشد. مخصوصاً کسی که تاریخ معاصر را می‌نویسد، اگر منطقه و جهان را نشناسد، به هیچ وجه نمی‌تواند از عهده این کار برآید. چون مطالبی را می‌نویسد که بی‌پایه و اساس خواهد بود. انسان باید ببیند و بشناسد. اگر بازیگران را نشناسد، فریب خواهد خورد. لازمه‌ی برخورداری از یک تاریخ مُنَفَّح و منظم این است که علاوه بر استقلال اقتصادی، علُو طَبَع، آزادی و وسعت دید، نسبت به منطقه و جهان

آگاهی و اشراف داشته باشیم. اگر این ویژگی‌ها را نداشته باشیم، یک روز از یک واقعه‌ای تعریف و تمجید می‌کنیم و روز بعد تنقید.

تکمیل همایون: در مورد "جریان‌های تاریخ‌نگاری" که شما بیان کردید، لازم است که به آن توجه شود. ما گفتیم که تاریخ یعنی سرگذشت جامعه در گذشته. اگر بخواهیم در مورد دین در یک جامعه تحقیق کنیم، هیچ اشکالی به وجود نمی‌آید. در این حالت تاریخ‌نگاری دینی انجام داده‌ایم. مثلاً به بررسی دین در ایران بپردازیم. چه دین اسلام و مذهب شیعه یا ادیان ایرانی دیگر. هم‌چنین زمانی که در مورد اجتماعیات ایران (شهرنشینی، روستانشینی و ایل‌نشینی) و یا اقتصاد ایران بررسی می‌کنیم و یا ایران را به‌عنوان یک ملت می‌کاویم، هیچ کدام از این مطالعات نه‌تنها غلط نیست، بلکه درست است. مانند اینست که پزشکی بخواهد متخصص قلب یا دستگاه گوارش باشد. همه این موارد تخصص‌هایی است که وجود دارد. اما اگر تاریخ را به معنای کلیت تاریخی در نظر بگیریم، آن وقت اگر دیدگاه ما، دینی، ملی و یا طبقاتی باشد، دارای اشکال است. در آن صورت تاریخ باید دیدگاه علمی داشته باشد و زمانی که دیدگاه علمی باشد، هم دینش و هم طبقات و گروه‌های اجتماعی، اقتصاد و مسائل ملی‌اش مطرح می‌شود. من فکر می‌کنم همین‌طور که من متعلق به گروه‌های اجتماعی متوسط هستم، در همان شرایط، ایرانی نیستم. بعد قومیت یا مکانی که در آن متولد شده‌ام، مطرح می‌شود. همه این ویژگی‌ها را من نمی‌توانم از خودم جدا کنم. مثلاً بگویم که من ناصر تکمیل همایون، هویت منهای قزوینی، یا منهای اسلامیت و ایرانیت است. اگر می‌خواستم راجع به خودم تحقیق کنم، بایستی تمام این جنبه‌ها را مدنظر داشته باشم و در این بررسی پدرم، مادرم، خانواده‌ام و آموزش و پرورش خود را مطرح کنم.

در تاریخ هم به جای یک آدم، یک جامعه را قرار می‌دهیم. تاریخ علمی، آن است که هم ملی و هم اجتماعی، هم دینی، هم اقتصادی و هم فرهنگی باشد و تمام بخش‌های جامعه را در بر بگیرد. در قم کتابی انتشار یافته که متعلق به آقای ابوالفضل شکوری است. در این کتاب همه جریان‌ات مطرح شده است. آقای آدمیت از آینه سکندری مطلبی را که علاقه‌مند بوده است آورده و مطالبی را نوشته و از

آنها عبور کرده است. به اعتقاد من این نوع تاریخ‌نگاری اشکال دارد. در تاریخ‌نگاری نباید فقط یک عینک به چشم محقق و نویسنده باشد.

چون به چشمش داشتی شیشه کبود لاجرم عالم کبودش می‌نمود
یعنی یک تاریخ‌نگار باید دارای آن‌چنان چشمان قوی باشد که اقتصاد، دیانت، ملیت و مذهب و همه امرهای تاریخی و اجتماعی را ببیند. در این صورت است که تاریخ‌نگاری علمی خواهد شد.

تورکمان: نکته‌ای را که می‌خواهم اضافه کنم اینکه تاریخ‌نگاری ما مقداری تحت تأثیر همان الگوهای غربی قرار داشته است. وقتی که آن الگوها مطلق می‌شود و یا غرب در عصر ترقی مطلق قرار دارد، چنین وضعیتی پیش می‌آید. مثلاً در این رسائل بعضی‌ها به دنبال دولت مقتدر رفتند. زیرا در آن‌زمان این موضوع نه تنها دارای ارزش بود، بلکه مورد تعریف و تمجید قرار داشت. امروزه که از نهادهای مدنی صحبت می‌شود، اینکه دولت می‌بایستی متمرکز نبوده و تمام قدرت در اختیار دولت نباشد، حرف دیگری زده می‌شود. زمانی عقلانیت محض باب بوده است. اما امروزه از طرف عده‌ای ضدارزش شده است. ما آن جامعه غیرمتمرکز را داشتیم. اما آن جامعه غیرمتمرکز به نفع یک جامعه تمرکزگرای استبدادی و وابسته ناپود شد. خیلی‌ها هم خوشحال شدند. حال می‌بینیم که در عمل آن الگوی درستی نبوده است. اگر الگوهای ما از بیرون باشد، هر روز گرفتار خواهیم بود. مثلاً زمانی در غرب تک همسری ارزش بوده است. اما وقتی به ایران می‌آمدند، با چند همسری در ایران مواجه می‌شدند. لذا انتقاد می‌کردند. حال که بنیاد خانواده در غرب فرو ریخته، باید دنبال آنها برویم. ما باز تحت تأثیر الگوی آنها قرار می‌گیریم. زمانی اسلام را متهم می‌کردند که با شمشیر پیش رفته است. بعد می‌بینیم که مارکسیست‌ها می‌گویند که قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید. یعنی هر روز ما تابع جریانات مسلط یا شبه مسلط بوده‌ایم. در دورانی که افکار مارکسیستی و سوسیالیستی به ما رسید، توسط بسیاری از مراکز زیر علامت سؤال رفته بود. ما همیشه پنجاه سال عقب هستیم، یعنی اموری که ما به دنبال آنها می‌رویم، از مد خارج شده است. بله، لازمه آن علم و تقوی است. علی (ع) به حسین (ع) می‌گوید که من تاریخ امم گذشته را مطالعه کردم، آن‌چنان که گویی با آنها زندگی کردم.

پس تاریخ می‌تواند یک منبع شناخت باشد و برخلاف آقای دریدا که می‌گوید، واقعیت تاریخ وجود خارجی ندارد، ما معتقدیم از عبرت‌های تاریخ در عالم بیرون از ذهن می‌شود از آن استفاده کرد. زیرا دارای واقعیت بیرونی است؛ می‌توان از آن درس گرفت. لازمه‌اش این است که جامعیت پیدا کنیم. اگر جامعیتی پیدا شد، آن وقت می‌توانیم به آن دست پیدا کنیم. تقوی، انسان را کنترل می‌کند و مانع از این می‌شود که انسان اموری را ببیند و امور دیگری را نبیند. انسان متقی این کار را نمی‌کند.

تکمیل همایون: مرحوم اقبال شعر زیبایی دارد و می‌گوید:

«منکر حق، پیش مردم کافر است منکر خود پیش من کافر تر است»

انسان اگر منکر هویت، فرهنگ، تمدن و تاریخ خودش شود و جریاناتی را که از گذشته‌های دور تا زمان حاضر داشته است، نبیند و یا با دید بیگانه ببیند، پیش هر انسان واقعی کافر تر است.

قر کمان: به نظر من چنین افرادی نه تنها با هویت ملی و تاریخ خود وارد ستیز شده‌اند، بلکه با خود نیز بیگانه‌اند. یعنی ظاهراً ایرانی و مسلمانند، ولیکن آگاهانه یا ناآگاهانه با کانون‌های فرامرزی پیوند خورده‌اند. اگر آنان در ارتباط با این آب و خاک باشند، بایستی مدافع مصالح این آب و خاک و مردم باشند. آن کسی که قضایا را مخدوش می‌کند، با هویت خود بیگانه شده و آن را رها کرده است. اگر خود بود سعی می‌کرد که آن خود را فربه‌تر، پویاتر و توانمندتر کند. در صورتی که حرکات و جریان‌هایی علیه این خود است که این خود را تضعیف می‌کند و رو به تقلیل و تضعیف می‌برد.

حضورتی: از استادان محترم که در این میزگرد شرکت کردند تشکر و قدردانی

می‌کنم.



پښتونستان د علوم او انسانیت د مطالعاتو د مرستی
پرتال جامع علوم انسانیت